ولایت فقیه از منظر تمدنی

نشست ولایت فقیه از منظر تمدنی با حضور دکتر ادریس هانی، مدیر دانشگاه دارالحکمه رباط روز پنج‌شنبه ۲۳ دی، به همت پژوهشکده مطالعات تمدنی و با همکاری مرکز همکاری‌های علمی و بین‌الملل در پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی برگزار شد.

در این نشست دکتر ادریس هانی به ارائه نظر خود در خصوص ولایت فقیه از منظر تمدنی پرداخت و گفت: آنچه تا به امروز نظریه «ولایت فقیه» نامیده شده است، چنان نیرو و توانی دارد که حجم و انباشت زیادی از ایده‌های مطرح در این حوزه توان مقابله و برابری با آن را ندارند.

این ایده به درستی و به معنای واقعی کلمه، تأثیرگذار بوده و می‌تواند بر همین مدار کماکان در تأثیرگذاری به ایفای نقش بپردازد. به گونه‌ای که امروزه دیگر بحث در مورد خاستگاه و ریشه فقهی نظریه ولایت فقیه نیست؛ بلکه چنان توسعه پیدا کرده است که گویا کسی می‌خواهد بعد از چهل سال از واقعیت و تجسم عینی و پیاده‌سازی این نظریه در نهادها و اجتماع و حرکت سیاسی و تمدنی، سخن بگوید و چنین می‌نماید فرض آنان که در مورد ولایت فقیه سخن می‌گویند این است که پازل طراحی شده از سوی دشمنان خارج‌نشین بازی کنند. دشمنانی که هنوز معنای ولایت فقیه را نفهمیده‌اند. آن‌ها به انواع مغالطات پرداخته‌اند تا موضوع را از اصول حقیقی‌اش منحرف سازند. چه بسا در حد بسیار اندک، معنای ولایت و ولایت فقیه مطلقه را درک کنیم، حجم نزاع را می‌فهمیم؛ ولی خارج از تعدادی محدود، آیا کسی موضوع ولایت فقیه را به معنای سنتی‌اش قبل از تأسیس آن توسط امام خمینی؟رح؟ می‌شناخت؟ آیا سیاست‌مداران غیر ایرانی در کل جهان، این مبحثی را که شیخ انصاری در کتاب *مکاسب* و در موضوع «ولیّ مَن لا ولیّ له» و «دخالت و پرداختن فقیه به موضوع عقود» و حتی در «بیع فضولی» مطرح کرده بود، می‌فهمند؟ نمی‌فهمند. در نتیجه هنگامی خواندند و بررسی کردند و این اواخر وقتی به حرف‌شان گوش کردم دیدم که چیزی از این موضوع نمی‌فهمند. اینان حتی اگر بتوانند به خواسته خود برسند، به سختی می‌توانند از این حقیقت آگاهی پیدا کنند. شاید همان وقت بود که گفتم حالا می‌فهم که چرا امام خمینی هنگام تأسیس این نظریه و قبل از این‌که نهادینه بشود، می‌گفت شما هنوز معنای ولایت فقیه را نمی‌فهمید. فهمیدم جنبه‌هایی از این نظریه گرچه نزد امام مشخص و واضح بود؛ ولی هنوز برای همه مفهوم نبود و این جنبه‌ها بعداً در داخل ایران به تدریج مفهوم شد و معتقدم در خارج از ایران هنوز از مشکل عدم درک ابعاد ولایت فقیه رنج می‌برند.

> **حالا می‌فهم که چرا امام خمینی هنگام تأسیس این نظریه و قبل از این‌که نهادینه بشود، می‌گفت شما هنوز معنای ولایت فقیه را نمی‌فهمید. فهمیدم جنبه‌هایی از این نظریه گرچه نزد امام مشخص و واضح بود؛ ولی هنوز برای همه مفهوم نبود و این جنبه‌ها بعداً در داخل ایران به تدریج مفهوم شد و معتقدم در خارج از ایران هنوز از مشکل عدم درک ابعاد ولایت فقیه رنج می‌برند.**

به خاطر همین مسئله است که امروز احساس می‌کنم در این نظریه پیشرفت حاصل شده است؛ چرا که نگاه ما به این نظریه از منظر تمدنی است. تمدنی‌بودن یک موضوع به چه معناست؟ به این معناست که آن موضوع را از یک حالت تک‌ساحتی

یا از حالت خاص‌بودن و یک جنبه‌گرایی یا حالت اقتضا بیرون آوریم. به عبارت دیگر تمدنی بودن بحث ولایت فقیه، به این معناست که قضیه ولایت فقیه دیگر قضیه‌ای فقهی، اصولی و کلامی نیست؛ بلکه باید با نگاهی والاتر و برتر و عام‌تر به آن پرداخت. در واقع تاکنون به مقاصد و اهداف این موضوع پرداخته نشده است. به مقاصد بحث ولایت فقیه در «ولایت فقیه از منظر فقه» پرداخته نشده است. درست است که فقه و ولایت فقیه فقهی، خاستگاه این نظریه است؛ ولی آنچه در ذهن امام خمینی رحمه‌الله بود، این بود که ولایت فقیه را شرط و ظرفی سیاسی برای گسیل‌دادن همه توان و ظرفیت‌های امت به سمت یک پروژه تمدنی قرار دهد. پایان و هدف نظریه امام خمینی رحمه‌الله حکومت و قدرت تنها نبود. امام می‌خواست در قالب حکومت مشکل امت را حل کند.

> تمدنی‌بودن یک موضوع به چه معناست؟ به این معناست که آن موضوع را از یک حالت تک‌ساحتی یا از حالت خاص‌بودن و یک جنبه‌گرایی یا حالت اقتضا بیرون آوریم. به عبارت دیگر تمدنی بودن بحث ولایت فقیه، به این معناست که قضیه ولایت فقیه دیگر قضیه‌ای فقهی، اصولی و کلامی نیست؛ بلکه باید با نگاهی والاتر و برتر و عام‌تر به آن پرداخت. در واقع تاکنون به مقاصد و اهداف این موضوع پرداخته نشده است. به مقاصد بحث ولایت فقیه در «ولایت فقیه از منظر فقه» پرداخته نشده است. درست است که فقه و ولایت فقیه فقهی، خاستگاه این نظریه است؛ ولی آنچه در ذهن امام خمینی رحمه‌الله بود، این بود که ولایت فقیه را شرط و ظرفی سیاسی برای گسیل‌دادن همه توان و ظرفیت‌های امت به سمت یک پروژه تمدنی قرار دهد.

در یک جلسه سیاسی با مجموعه‌ای از گروه‌های مختلف، عرب و غیر عرب با مشرب‌های متفاوت بودم که تقریباً بر این نکته اجماع داشتند که امام خمینی رحمه‌الله در ارائه این نظریه متأثر از سید قطب بوده است. به آن‌ها گفتم اجازه دهید در این خصوص به شما کمک کنم. امام خمینی هرگز مصر را ندیده است و جهانگرد نبود. به نظر من روشنفکران عرب متأثر از ایده «دروغ نجیبانه» لئو اشتروس و به تبع وی فوکو یاما، متأثرنبودن امام از سید قطب را دروغ نجیبانه می‌دانند.

من به ایشان گفتم که امام خمینی هرگز به مصر سفر نکرده است. به ایشان گفتم که جهان امام خمینی جهان دیگری است. نحوه ورود امام در این بحث و مشرب فکری امام خمینی، حتی به ذهن سید قطب هم خطور نکرده است. البته جریان سید قطب و نشر فکر وی در ایران در اوایل انقلاب اسلامی شروع شده است، زمانی که رهبر معظم انقلاب اسلامی که آن زمان یک فعال فرهنگی بود و کتب سید قطب را موجب نضج و رشد اندیشه اسلامی می‌دانست؛ بنابراین اقدام به ترجمه برخی آثار ایشان نمود. این مطلب درست است و باز قبول داریم که سید

قطب عدالت اجتماعی را مطرح کرد. حتی خود عبدالناصر که دوست سید قطب بود، اول کسی بود که کتاب *عدالت اجتماعی* وی را ستود. وی قبل از «معالم في الطريق» «الحاكمية» را مطرح کرد. ولی سخن من این است که چرا حوزه نزدیک‌تر که حوزه پاکستان و مودودی است را رها کرده و به سید قطب که نماینده «ایده حاکمیت» است چسبیده است؟

از این گذشته، ایده حاکمیت سید قطب برای مفهوم رهبری، راه حلی ارائه نمی‌دهد. این در حالی است که «رهبری و قیادت» روح نظریه ولایت فقیه است. سید قطب قائل به «حاکمیت» از طریق آنارشیسم است؛ یعنی همان خط «الحكم لله»؛ ولی وقتی از سید قطب پرسیده می‌شود که شکل و نوع حاکمیت چگونه است و چگونه باید باشد؟ پاسخ وی چه خواهد بود؟ پاسخ وی این است که: هذا متروک للمستقبل. این دیگر مربوط به آینده است.

بنابراین متأثربودن امام از سید قطب یک افترا و سخن بی‌پایه و اساس است. ولایت فقیه اصلاً و اساساً ترجمه مفهوم حاکمیت سید قطب نیست؛ ولی کسانی هستند که این افسانه‌ها را به هم می‌بافند.

باعث خوشبختی من است که امروز این نظریه در یک افق تمدنی آشکار مطرح می‌شود. باید این رویکرد را گسترش داد؛ یعنی با بازتولید یا سامان‌دهی مجدد نظریه ولایت فقیه، عرضه تمدنی این نظریه ضروری است. در این صورت دیگر قضیه‌ای کلامی و قابل رد و انکار نخواهد بود؛ بلکه همواره از آن دفاع خواهد شد. البته دشمن همیشه می‌خواهد شما تنها باشید و در یک موقعیت سلبی و در اوج مباحث کلامی جدید که پایان و افق هم ندارد، قرار دهد؛ ولی با رویکرد تمدنی به ولایت فقیه، ما دیگر ولایت فقیه را در اثربخشی و کارآمدی‌ها، محصولات و دستاوردهای آن مورد قرائت قرار خواهیم داد.

همه ما می‌دانیم مهم‌ترین شخصی که موضوع مشروعیت را در اندیشه سیاسی مطرح کرد، ماکس وبر بود. به زودی خواهیم دید که همه عناصر مقوّم مشروعیت، در نظریه ولایت فقیه موجود و قابل تطبیق است. از پژوهشگران حوزه اندیشه سیاسی درخواست می‌کنم که نظریه ولایت فقیه را با رویکرد ماکس وبری بررسی کنند؛ زیرا وبر در جهان، مهم‌ترین کسی است که مفهوم مشروعیت سیاسی را مطرح می‌کند. خواهیم دید یکی از عناصر؛ بلکه از مهمترین ارکان تشکیل‌دهنده

ایده حاکمیت سید قطب برای مفهوم رهبری، راه حلی ارائه نمی‌دهد. این در حالی است که «رهبری و قیادت» روح نظریه ولایت فقیه است. سید قطب قائل به «حاکمیت» از طریق آنارشیسم است؛ یعنی همان خط «الحکم لله»؛ ولی وقتی از سید قطب پرسیده می‌شود که شکل و نوع حاکمیت چگونه است و چگونه باید باشد؟ پاسخ وی چه خواهد بود؟ پاسخ وی این است که: هذا متروک للمستقبل. این دیگر مربوط به آینده است.

مشروعیت، داشتن کاریزما است. به نظر و اعتقاد من بعد از معصومین علیهم‌السلام در ایران و در تاریخ اسلامی، شخصیتی کاریزمایی‌تر از امام خمینی رحمه‌الله نمی‌توان یافت. این اندازه و این کاریزمای بی‌نظیر و سترگ سبب شده که مردی از کسانی که فعالیت‌های انقلاب و رویدادهای آن را پوشش داده است و به تعبیر میشل فوکو و در قاموس سیاسی فوکو تعبیری جز «معنویت سیاسی» نمی‌توان یافت. این تعبیر خیلی مهم است و خیلی‌ها ممکن است آن را نادیده بگیرند یا بپوشانند؛ ولی ما باید آن را به آسانی بپذیریم و همیشه یادآوری نماییم که یکی از بزرگ‌ترین متفکرین پست‌مدرن، این انقلاب را با یک ویژگی‌ای غیر ویژگی‌های غربی توصیف می‌کند. در نتیجه این ولایت که ما اثربخشی آن را بررسی می‌کنیم و می‌گوییم که تاکنون در تاریخ ما یک مشروعیت قطعی نداریم. برای رسیدن به مشروعیت قطعی و محتوم، تلاش شده است؛ ولی تاکنون در تاریخ سیاسی وجود نداشته است؛ آنچه بوده و همواره جریان داشته، مفهوم غلبه است. «مشروعیت از آن کسی بوده که پیروزی را به دست آورده و بر حریف چیره گشته است». در تاریخ ما، همواره این‌گونه بوده است؛ ولی آیا مشروعیت ولایت فقیه نیز از راه غلبه به‌دست آمد؟ قطعاً هرگز مشروعیت ولایت فقیه از راه غلبه بر حریف به‌دست نیامد. ولایت فقیه یک جنبش آزادی‌بخش مردمی را رهبری کرد و اگر بخواهیم با تعبیری جهانی بیان کنیم، نوعی الهیات آزادی‌بخش بود؛ بنابراین باید این نظریه و اثربخشی آن را در سطح یک الگو و مدل و قدرت نرم بررسی کنیم.

> ولایت فقیه یک جنبش آزادی‌بخش مردمی را رهبری کرد و اگر بخواهیم با تعبیری جهانی بیان کنیم، نوعی الهیات آزادی‌بخش بود؛ بنابراین باید این نظریه و اثربخشی آن را در سطح یک الگو و مدل و قدرت نرم بررسی کنیم.

چند وقت پیش در تهران گشت و گذار می‌کردم و می‌خواستم آثار و دستاوردهای عمرانی و تمدنی و... انقلاب اسلامی را پس از چهل سال ببینم. اولین کسی که توانست دو قطبی موجود در جهان را از بین ببرد ولایت فقیه بود. به دست آوردن و موفقیت در بزرگ‌ترین پروژه‌های اجتماعی، اقتصادی و... علی‌رغم تحریم‌ها از دستاوردهای ولایت فقیه است. هر دولتی که چنین تضمینی(وجود دستاوردها) نداشته باشد، به محض تحریم‌شدن از بین خواهد رفت. این «معنویت سیاسی» به تعبیر میشل فوکو و این کاریزما به تعبیر ماکس وبر و این توان خروج از جهان دو قطبی و انتخاب راه و گزینه سوم، همان چیزی است که به ایران توان داد در عین سایه سنگین تحریم، نه تنها خودش را حفظ کرد؛ بلکه پیشرفت می‌کند و جهان را با پدیده‌های متفاوت مواجهه کرده است. من موفقیت ولایت فقیه را در «باغ کتاب» تهران دیدم.

وقتی پرسیدم، گفتند: این به دستور ولی فقیه ساخته شده است. این باغ کتاب تهران بزرگ‌ترین نمایشگاهی است که به کتاب اختصاص پیدا کرده است. به نظرم در خاورمیانه بی‌نظیر است.

بُعد تمدنی ولایت فقیه به بیان ساده و کوتاه در این سؤال آمده است. انتظارات جامعه اسلامی عموماً و جامعه ایران به طور خاص از تصدی فقیه نسبت به بزرگ‌ترین مأموریت تاریخی که تمام گزینه‌های گذشته فکر سیاسی اسلامی در انجام آن موفق نبوده‌اند، چیست؟ قرائت من از ولایت فقیه، به عنوان یک گزینه یا یک نظریه سیاسی مانند دیگر نظریه‌های سیاسی که در کتاب‌ها به طور مفصل نوشته شده در باب حکومت نیست؛ قرائت من از ولایت فقیه قرائتی در یک سیاق تاریخی وسیع‌تر و با پیچیدگی هرچه تمام‌تر است ـ در این خصوص معتقد به پیچیدگی واقعیت هستم به همان روشی که ادگار موران معتقد به پیچیدگی واقعیت بود ـ واقعیت را بسیط و ساده نمی‌دانم، واقعیت پیچیده و ترکیبی و مرکب است. چند وجهی است و نظریه نیز باید با همان پیچیدگی به معنای ترکیب بیان شود. قائل‌شدن به خلافت ساده است، نظریه خلافت ساده است، گویا تاریخ این ساختار و پیچیدگی را سپری نکرده است، گویا می‌توان گفت! بنابراین می‌توان آن را در آن چیزی که دوست شما این «دولت ناممکن» نامید، گنجاند. بله، چون از این تفکر سرچشمه می‌گیرند؛ ولی نظریه ولایت فقیه را درک نکرده‌اند. از دیدگاه من در این خصوص، مسائل اعتقادی، حدسی، سیاسی و عینی را به‌گونه‌ای در هم تنیده و مؤثر می‌دانم. منظورم اصلاً عینیت‌گرایی آرمانی نیست، چون معتقدم عینیت‌گرایی آرمانی بزرگ‌ترین دروغ تاریخ علوم انسانی است، زیرا ذهنیت‌گرایی در عین عینیت‌گرایی ارزشمند است و عینیت‌گرایی برای ما ایده‌های شجاعانه‌ای تولید نکرده است؛ ذهنیت‌گرایی چیزی است که برای ما ایده‌های شجاعانه آفریده است؛ بنابراین ذهنیت را می‌توان به عینیت نزدیک کرد؛ ولی گاهی اوقات عینیت زمینه‌ای برای توطئه بر علیه دیدگاه ذهنی است.

«معنویت سیاسی» به تعبیر میشل فوکو و این کاریزما به تعبیر ماکس وبر و این توان خروج از جهان دو قطبی و انتخاب راه و گزینه سوم، همان چیزی است که به ایران توان داد در عین سایه سنگین تحریم، نه تنها خودش را حفظ کرد؛ بلکه پیشرفت می‌کند و جهان را با پدیده‌های متفاوت مواجهه کرده است.

این یکی از دلایل پیچیدگی واقعیت و نیز پیچیدگی نظریه است و با همین رویکرد پیچیده معتقدم که ولایت فقیه اولین پاسخ نظری به رَزیه و مصیبت روز پنج‌شنبه است. (رزیة یوم الخمیس) لازم است یک پرانتز باز کنم برای این موضوع "قوموا

عني لاينبغي عندي التنازع" در تـراژدی سیاسـی روز پنج‌شـنبه تأمـل کـردم و در همیـن امـر بیـن پیامبـر و آن منشوری کـه می‌خواسـتند بنویسـند و مانـع از سـرگردانی سیاسـی امت شـود، مسـئله بسـیار مهمـی بـود و پیامبـر بـا حـدس نبـوی برایشـان روشـن شـد کـه یارانـش مـردد و دو دل‌انـد: [عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ لَمَّا اشْتَدَّ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَجَعُهُ قَالَ ائْتُونِي بِكِتَابٍ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ قَالَ عُمَرُ إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غَلَبَهُ الْوَجَعُ وَعِنْدَنَا كِتَابُ اللهِ حَسْبُنَا فَاخْتَلَفُوا وَكَثُرَ اللَّغَطُ قَالَ قُومُوا عَنِّي وَلَا يَنْبَغِي عِنْدِي التَّنَازُعُ فَخَرَجَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ إِنَّ الرَّزِيَّةَ كُلَّ الرَّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبَيْنَ كِتَابِهِ] پیامبـر وقتـی دیـد کـه ایـن افـراد تمایـل دارنـد، خودشـان یـک نظـام عرفـی تشـکیل دهنـد، فرمـود برخیزیـد و برویـد بـه سـمت همـان نظـام عرفی‌تـان، بروید بـه سـمت سـقیفه‌تان، حداقـل نـزد مـن منازعـه نکنیـد؛ چـرا کـه نـزاع نـزد نبـی بـه تشـکیک در نبـوت تبدیـل خواهـد شـد و «إن الرجل ليحجر» فراتـر خواهـد رفـت.

حـالا دوبـاره بـه اندیشـه سیاسـی برگردیـم. اگـر بخواهیـم ایـن جـور مسـائل را نادیـده بگیریـم و تحقیـق واقعیـت را نادیـده بگیریـم و ساده‌گـرایی کنیـم، [درسـت نیسـت و بـه واقعیـت تاریخـی نخواهیـم رسـید] پـس چـکار کنیـم؟ مـن وقتـی در رزیـه و مصیبـت روز پنج‌شـنبه نـگاه کـردم، دیـدم بهتریـن تعبیـر را در ایـن خصـوص ابـن عبـاس دارد [الرزية كل الرزية] بزرگ‌تریـن مصیبـت و تـراژدی تاریـخ سیاسـی در اسلام و خاسـتگاه بسـیاری از مسـائل بعدی اسلام، حادثـه ناگـوار روز پنج‌شـنبه اسـت. پیامبـر می‌فرمایـد: قوموا عنی حتی یاتي قائمهم/ تاسعهم قائمهم. بنابرایـن ولایـت فقیـه نزدیک‌تریـن سـاختار فکـری بـه قیـام قائـم و در طـول قیـام قائـم اسـت. ولایـت فقیـه از دایـره قیـام خـارج نشـده اسـت و جایگزیـن قیـام هـم نیسـت؛ بلکـه «دولـت ممکـن» مُمَحضـی اسـت کـه در طـول قیـام اسـت. البتـه در طـول تاریـخ فکـر سیاسـی اسـلامی آنچـه بـوده اسـت «دولـت مسـتحیل» بـوده اسـت و اندیشـه سیاسـی اسلام بـر اسـاس غلبـه و تعصـب و قـدرت شـکل گرفتـه اسـت، ایـن همـان چیـزی اسـت کـه ابـن خلـدون آن را بازسـازی و کاربـردی کـرد. ابـن خلـدون نماینـده فکـری آن‌هاسـت او اولیـن کسـی اسـت کـه بـا تمرکـز بـر ایـن مطلـب اعـلام کـرد کـه وجـود دولـت اسـلامی دینـی محـال اسـت؛ چـون دولـت ناشـی از عصبیـت و شـوکت و غلبـه اسـت.

در طول تاریخ فکر سیاسی اسلامی آنچه بوده است «دولت مستحیل» بوده است و اندیشه سیاسی اسلام بر اساس غلبه و تعصب و قدرت شکل گرفته است، این همان چیزی است که ابن خلدون آن را بازسازی و کاربردی کرد. ابن خلدون نماینده فکری آن‌هاست او اولین کسی است که با تمرکز بر این مطلب اعلام کرد که وجود دولت اسلامی دینی محال است؛ چون دولت ناشی از عصبیت و شوکت و غلبه است.

آیا ولایت فقیه در مقابل شورا است؟

شورا یک شاخص الزام‌آور است. ولایت فقیه [نه تنها با شورا مخالف نیست؛ بلکه خود آن است]؛ یعنی برای اولین بار در تاریخ ولی فقیهی انتخاب می‌شود که ویژگی‌هایی دارد که در عرف عقلاء حجیت دارند و حجیت‌شان ذاتی است نه جعلی، مانند اعلم‌بودن و افقه‌بودن و... در اندیشه سیاسی حتی در اندیشه سیاسی از زمان یونان تا کنون، فرد شجاع و عالم مقدم است و... درحالی که در تاریخ سیاسی عالَم اسلام، هیچ نظریهٔ اصیل که ضد نظریه عصبیت و غلبه باشد پیدا نمی‌کنیم. غیر از «کارآمدی» که دموکراسی غربی در مفهوم حکومت مستحق به کار می‌برد، در کلام سیاسی ما به معنای قبح تقدم مفضول بر فاضل است. ابن خلدون رمز و نماد نظریه عصبیت است و به تعبیر یکی از مستشرقین، ابن خلدون تحکیم‌کننده و نظریه‌پرداز نظریه طغیان و شورش است؛ ولی نظریه اصیل و تأسیسی ندارد. ولایت فقیه چیز جدیدی نیست؛ بلکه در عمق و باطن واکنشی است به رزیه یوم الخمیس و [فرع و تداوم همان طریق نبوت است]. درواقع یک معنویت بزرگی در ولایت فقیه وجود دارد که تداوم راه نبوت است. به همین معنا و خاطر بود که امام می‌گفت: ولایت فقیه یک هدیه و موهبت الهی است. البته چیز جدیدی نیست، مصطلح قدیمی است که امام با رویکرد ایجابی آن را اطلاق داد و فقیه را از حالت عزلت بیرون آورد تا رسالت و مأموریت تاریخی خود را بر عهده گیرد و در پی زمینه برای ایجاد یک قیام مشروع برای حکومت باشد و با نظریه عصبیت، شورش و غلبه در تاریخ سیاسی اسلامی مبارزه کند.

اینان اصلاً معنای فقیه را نمی‌شناسند. فقیه مفهوم دارد و وقتی گفته می‌شود که خاستگاه آن مکتب عدلیه است؛ بنابراین لازم است فقیه عادل باشد، چون پیرو مکتب عدلیه‌اند که مدرسه‌ای عقلی هم هست؛ بنابراین نمی‌توان نظریه ولایت فقیه را در ذیل مبادی کلامی که ظلم را بر خدای متعال جایز می‌دانند و عدل را به عنوان یکی از ارکان عقائد قبول ندارد و حسن و قبح عقلی را قبول ندارد و علیت را قبول ندارد، قرائتی ارائه داد. این یکی از مغالطاتی است که ولایت فقیه با آن مواجه است.

> نظریه ولایت فقیه به فقیه یک مسئولیت تاریخی می‌دهد؛ پیش از این بر فقها ایراد می‌گرفتند که شما نقش مثبت ندارید، در جامعه منزوی هستید و در قضایای اجتماعی ورود نمی‌کنید؛ ولی بعد از این‌که امام راحل نظریه ولایت فقیه را مطرح کردند و به فقیه شأن تمدنی و مسئولیت تاریخی‌اش را دادند، همان افراد، ایراد و شبهه پیشین را معکوس کردند.

نظریه ولایت فقیه به فقیه یک مسئولیت تاریخی می‌دهد؛ پیش از این بر

فقهـا ایـراد می‌گرفتنـد کـه شـما نقـش مثبـت ندارید، در جامعـه منـزوی هسـتید و در قضایـای اجتماعـی ورود نمی‌کنیـد؛ ولـی بعـد از این‌کـه امـام راحـل نظریـه ولایـت فقیـه را مطـرح کردنـد و بـه فقیـه شـأن تمدنـی و مسـئولیت تاریخـی‌اش را دادنـد، همـان افـراد، ایراد و شـبهه پیشـین را معکوس کردنـد. یکـی از اقتضاهـای نـگاه تمدنـی بـه ولایـت فقیـه ایـن اسـت کـه محتـوای آن را از علـم کلام سـنتی بـه سـمت علـوم سیاسی معاصـر و جدیـد بچرخانیـم و متحـول کنیـم. ولایـت فقیـه بـدواً و تأسیساً ریشـه در کلام سـنتی دارد؛ ولـی از آن‌جـا کـه ایـن نظریـه مشـکل نظریـه عصبیـت و شـورش را در تاریخ اسـلام سیاسـی حـل نمی‌کنـد؛ بلکـه مشـکل لویاتـان و قـرار داد اجتماعـی روسـو و عقـل اجتماعـی را حـل می‌کنـد.

در نتیجـه لازم اسـت کـه ایـن نظریـه بـا مصطلحـات جدیـد مطـرح شـود. خـوب طـرف مـی‌گـویـد ولایـت مطلقـه اسـت؟ ایـن حکومـت تئوکراسـی اسـت یـا بـه تعبیر سـنتی همـان حکومـت مطلقـه اسـت؟ این‌جـا لازم اسـت توضـیح دهـم کـه مفـهوم مطلـق در مقابـل شـیء مقیـد و محصـور اسـت. ولایـت فقیـه مطلقـه در مقابـل ولایـت فقیـه مقیـده اسـت. فقـه و فقیـه سـلبی فقـط در امـور حسـبه «کـه متولـی معیـن ندارنـد» دخالـت می‌کنـد؛ ولـی فقیـه انقلابـی قائـل بـه رسـالت و مأموریـت تاریخی در آزادبخشـی و تمدن‌سـازی و پـروژه نـه شـرقی و نـه غربـی اسـت و نـه چیـز دیگـر. ولایـت فقیـه گزینـه سـومی اسـت نـه شـرقی نـه غربـی؛ بنابرایـن بـه محـض سـقوط اتحاد شـوروی امـام تـلاش کـرد کـه شـوروی را بـه قطـب خـود جلـب کنـد و ایـده معنویـت را برایـش مطـرح کـرد، ایـده‌ای کـه می‌خواسـت بـا رویکـردی تمدنـی او را نجـات دهـد.

ولایـت مطلقـه فقیـه بـه همـان انـدازه‌ای قـدرت و اختیـار دارد کـه تمـام حکومت‌هـای دموکراتیـک و منتخـب قـدرت و اختیـار دارنـد. البتـه مخالفیـن می‌خواهنـد اون را نوعـی تئوکراسـی و حکومـت مطلقـه مذهبـی بداننـد. اوبامـا و ایـمانوئل مکـرون و... از تمـام اختیـارات خـود اسـتفاده می‌کننـد، فقیـه حاکـم هـم از اختیـارات خـود کـه در قانـون اساسـی قیـد شـده اسـت اسـتفاده می‌کنـد. بـا ایـن تفـاوت کـه فقیـه در قانـون اساسـی مشـروط بـه داشـتن شـرایطی ماننـد اجتهـاد و عدالـت و... شـده اسـت کـه در تئوکراسـی ایـن شـرایط وجـود نـدارد. در پاسـخ بـه چالـش اندیشـه سیاسـی در جهـان عـرب تزهـای متعـددی مطـرح

> **یکی از اقتضاهای نگاه تمدنی به ولایت فقیه این است که محتوای آن را از علم کلام سنتی به سمت علوم سیاسی معاصر و جدید بچرخانیم و متحول کنیم. ولایت فقیه بدواً و تأسیساً ریشه در کلام سنتی دارد؛ ولی از آن‌جا که این نظریه مشکل نظریه عصبیت و شورش را در تاریخ اسلام سیاسی حل نمی‌کند؛ بلکه مشکل لویاتان و قرار داد اجتماعی روسو و عقل اجتماعی را حل می‌کند.**

شده است؛ برای مثال هشام شرابی معضل اندیشه جهان عرب را مشکل «پدرسالاری جدید» با گرایش سلبی می‌داند. او در این کتاب، نظری هم به تئوری ولایت فقیه دارد. پس ولایت فقیه قاطع حکومت، ناشی از عصبیت و پدرسالارانه است. [البته حکومت پدرسالارانه معانی گوناگونی در سیاست دارد؛ برای مثال چین هم حکومتی پدرسالارانه است و دولت خود را پدر شهروندان می‌داند؛ ولی این پدرسالاری از نوع حق و تکلیف است. یا أنا وعلی أبوا هذه الأمة].

طه عبدالرحمن نیز در کتاب *روح الدین* از ولایت فقیه طریقی یا تجربی سخن گفته است؛ ولی او نیز به نظر من نسبت به «نظریه ولایت فقیه امام خمینی» جهل مرکب دارد؛ چون مرتب تلاش می‌کند که بگوید نظریه ولایت فقیه امام، در سطح نظری است و ولایت فقیه امام در ورطه فقه افتاده است. فقه از اخلاق منعزل شده است؛ ولی این افترائی بیش نیست؛ چون او در حالی این سخن را می‌گوید که نظریه‌پرداز تئوری ولایت فقیه یکی از بزرگ‌ترین علمای اخلاق به معنای دقیق، عالم به حدود فقه و اصول و عالم به اخلاق و استاد اخلاق بود. اخلاق تدریس می‌کرد و کتاب‌های اخلاقی زیادی دارد، ولایت فقیه را بر اساس همین اخلاق و بر اساس یک پروژۀ تمدنی ارائه داده‌اند.

امروز تلاش‌مان این است که مبانی اولی و پیش‌زمینه را بگوییم. تمام افکاری که بعد از سقوط اتحاد شوروی مطرح شد و لیبرالیسم غربی پیروزی فکری، اجتماعی و فرهنگی خود را اعلام کرد، ما با یک دستاورد جهانی فراگیر مواجه بودیم که تمام بشریت بر این جهان‌بینی لیبرالیسم نوین متحد شده بودند و از همین منظر بود که پایان تاریخ و انسان آخر مطرح شد؛ طبعاً فقط این ولایت فقیه هست که می‌تواند با این مسئله تمدنی مبارزه کند. در این نظریه خلاصه‌ای از ایده «مرد آخر» و ویژگی‌ها و نشانه‌های آن و مجموعه ارزش‌هایی است که می‌تواند ناجی تمدن باشد. باور کنید مخالفان تئوری ولایت فقیه این مطلب را خوب می‌فهمند، حتی خود فوکویا در یکی از سخنرانی‌های خود در فلسطین اشغالی گفت: آن‌ها هرگز نمی‌توانند بر شیعیان پیروز شوند، به خاطر اعتقاد

امروزه همه جا می‌گوییم که مشکل امت، مشکل تمدنی است و این یک نشان سیاسی است؛ بنابراین وقتی امام راحل تئوری ولایت فقیه را بنا نهاد، ظاهراً سیاسی، اصولی و کلامی بود، اما در حقیقت زمینه و نقطه انطلاق برای یک پروژه تمدنی بود، یعنی سیاست مهم است، اقتصاد مهم است؛ ولی راه عبورش فقط از طریق ایدئولوژی است. پروژه تمدنی در را به روی بسیاری از الگوی نهضت اسلامی می‌گشاید و ولایت فقیه همان دستگاهی است که این پروژه را محقق می‌سازد.

شیعیان به کلمه‌ای به نام امام حسین علیه‌السلام که برای آن‌ها ایده آینده و تعامل با آینده چنین اندیشه رستگاری و نجات را بیان کرده است. چنین اندیشه رستگاری که انقلابی در دین بشری است، امری عادی نیست. چگونه بشر می‌تواند به‌گونه‌ای فکر کند که ایده منجی را به‌گونه‌ای سوم بپذیرد؟ چون او این همه ریزه‌کاری‌ها و تعاملات انسانی را در سطح دولت‌ها و در سطح ارزش‌های سیاسی تجربه می‌کند، به همین دلیل گفتم به همان سطحی که ما امروز هستیم محدود نخواهد شد و به او فرصت خواهد داد تا گزینه تمدنی سومی را انتخاب کند. دشمنان نمی‌خواهند که شما صاحب یک گزینه تمدنی سوم شوید و از همان ابتدا با شما مبارزه خواهند کرد.

برای مثال با برخی از برادران فلسطینی بودیم، آن‌ها می‌گفتند که چون ما و ایران دشمن مشترک داریم باید در کنار هم باشیم، من گفتم: فقط دشمن مشترک! شما چیز دیگری نمی‌فهمید! چون نگاه تمدنی ندارید. ولایت فقیه فقط ولایت فقیه نیست؛ بلکه ویژگی‌ها و شرایط دیگری دارد مثل عدالت، شجاعت و این صفات و ویژگی‌ها هم، فقط در حد یک صفت و وصف نظری نیستند؛ بلکه وقتی به عدالت ولی فقیه در عمل نگاه کنیم؛ یعنی به عدالت و شجاعت او در این شرایط اجتماعی و ژئواستراتژی نگاه کنیم، حمایت از فلسطین از شروط ولایت فقیه است؛ چون مصداق عملی عدالت و شجاعت است که از شروط ولایت فقیه است.

آنچه تاکنون گفتم همه رویکرد تمدنی، اجتماعی و سیاسی بود. وقتی به ژان ژاک روسو و... احاله دادم، این‌ها مبانی جریان تمدن جدید غرب بودند. امروزه همه جا می‌گوییم که مشکل امت، مشکل تمدنی است و این یک نشان سیاسی است؛ بنابراین وقتی امام راحل تئوری ولایت فقیه را بنا نهاد، ظاهراً سیاسی، اصولی و کلامی بود؛ در حقیقت زمینه و نقطه انطلاق برای یک پروژه تمدنی بود، یعنی سیاست مهم است، اقتصاد مهم است؛ ولی راه عبورش فقط از طریق ایدئولوژی است. پروژه تمدنی در را به روی بسیاری از الگوی نهضت اسلامی می‌گشاید و ولایت فقیه همان دستگاهی است که این پروژه را محقق می‌سازد. در مورد سیاست گفته شده است: یا به سیاست بپرداز یا سیاست به تو خواهد پرداخت. همه چیز سیاسی است. وقتی ما در فکر سیاسی در اجتماع موفق شدیم، زمینه و خاستگاه تمدنی را پیدا کرده‌ایم؛ ولی تمدن و نگاه تمدنی چیست؟ پیش از این اشاره کردم قدرت نرم ولایت فقیه چیست؟ قدرت نرم، همان تمدن است. تعریف من از تمدن؛ یعنی قدرت، نیرو، توان یا هر الگویی که بتواند نیرویی را در زمین تحمیل

کنـد تمـدن اسـت. از دیـدگاه مـن تمـدن تفصیـلات زیـادی دارد، تمـدن رسـوخ در زمـان و مـکان اسـت. طـه عبدالرحمـن فرهنـگ را همـان پـروژه و مشـروع تمـدن می‌دانـد؛ ولـی فرهنـگ یـک تمـدن تکمیـل نشـده اسـت، تمـدن بـا قـدرت و اقتـدار تکمیـل می‌شـود؛ چـون همـه جوامـع حتـی سرخ‌پوسـتان هـم فرهنـگ دارنـد؛ ولـی ایـن فرهنـگ چـه زمانـی به‌گونـه‌ای می‌شـود کـه مـا می‌توانیـم در آن زندگـی کنیـم و بـه الگویـی تبدیـل می‌شـود کـه امت‌هـا از طریـق آن متمـدن می‌شـوند؟ قطعـاً وقتـی کـه دارای قـدرت و اقتـدار شـود؛ پـس تمـدن همـان قـدرت و اقتـدار اسـت. بـه همیـن دلیـل ایـن مذاکـرات هسـته‌ای درواقـع مذاکـره تمدنـی هسـتند.